

واکاوی جلوه‌های فرودست پسااستعماری در رمان جای خالی سلوچ

سمیه حاجتی*

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه گیلان

احمد رضی

استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه گیلان

چکیده

رمان *جای خالی سلوچ* محمود دولت‌آبادی از آثار برجسته ادبیات معاصر فارسی است که پیامدهای نظام استعمارزده زمان روایت داستان در قالب سازوکارهای داستان‌پردازی آن آشکارا بازتاب یافته است. بُعد اجتماعی و اقتصادی استعمار و سلطه‌گری - که بار اصلی عواقب منفعت‌طلبی و سودجویی آن بر دوش فرودستان به‌حاشیه‌رانده شده است - متأثر از بافت اجتماعی برون‌متنی اثر، مبنای روایی رمان را شکل داده است. نقد پسااستعماری از حوزه پژوهش‌های میان‌رشته‌ای است و مطالعات فرودستان از شاخه‌های نظری آن محسوب می‌شود که به بازاندیشی در اجتماع و متون با هدف فاعلیت‌بخشی به گونه‌های مختلف قشرهای فرودست توجه دارد. در این مقاله، روش دولت‌آبادی در خلق نظام پسااستعماری در گفتمان ادبی، زمینه‌های سلطه‌گری، جلوه‌های فرودست و... در رمان *جای خالی سلوچ* تحلیل شده است. بررسی داستان از این منظر، روش واسازانه و نگرش استعمارزدایانه دولت‌آبادی را در بازتاب انتقادی بحران‌های ناشی از سلطه غیرمستقیم بیگانه در ساختارهای نوظهور تقلیدی و

* نویسنده مسئول: hajati64@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۲/۱۹ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۷/۱۹

وارداتی کشاورزی و اقتصادی در قالب استعاره ماشین، ابزار و روش‌های نامأنوس، و نفوذ مخرب آن‌ها به‌عنوان علل بنیادین فروپاشی نظام روستایی در گفتمان انتقادی داستان نشان داده است. همچنین، دولت‌آبادی با روایت انتقادی و دیدی متفاوت، امکانی برای برجسته کردن حضور فرودست بومی را در داستان فراهم آورده است.

واژه‌های کلیدی: جای خالی سلوج، فرودست، محمود دولت‌آبادی، نقد پسااستعماری.

۱. مقدمه

ادبیات به‌مثابه پدیده‌ای پویا همواره در پیوند با رویدادهای اجتماعی بوده است. یکی از جنبه‌های ادبیات داستانی معاصر فارسی اثرپذیری از جریان‌های سیاسی و حوادث برآمده از آن‌هاست. تحولات اجتماعی و سیاسی دوران پیش از انقلاب از بخش‌های مهم و بنیادین تاریخ ایران است که دگرگونی‌های ناشی از دخالت‌های مستقیم و غیرمستقیم بیگانگان در دوران قاجار و پهلوی، زمینه‌ساز انفعال حکومت مرکزی و ایجاد سلطه و استعمار در کشور شد. بحران‌ها و وقایع ناشی از نفوذ بیگانگان با نگرش‌ها و اهداف مختلف در عرصه ادبیات داستانی روایت شده که زمینه بررسی و تحلیل از منظر رویکردهای مختلف مطالعات جامعه‌شناسی و سیاسی همچون رهیافت پسااستعماری را فراهم کرده است. صاحب‌نظران پسااستعمار در جنبه‌های گوناگون اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، علمی، هنری و... آرا و دیدگاه‌های خود را در یک جریان متقابل اثرگذار و اثرپذیر بیان کرده‌اند. نقطه مشترک اکثر دیدگاه‌های مطرح‌شده این است که اصطلاح پسااستعماری کل جامعه تحت تأثیر فرایند امپراتوری از لحظه آغاز استعمارگرایی تا همین امروز را دربرمی‌گیرد؛ زیرا اشغال سرزمین‌هایی که با تهاجم امپراتوری‌های اروپایی آغاز شده بود، همچنان طی فرایند تاریخی ادامه دارد (اشکراف و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۹) و اگرچه «غربی‌سازی به‌شکل استعماری‌اش در آستانه جنگ جهانی اول به پایان راه خود رسید اما غربی‌سازی به‌شکل استعمار نو ادامه یافته است» (ساعی، ۱۳۸۵: ۱۳۵).

مبنای عمده مطالعات پسااستعماری^۱ درصدد به‌چالش کشیدن سوژه امپریالیستی و هژمونی غربی با هدف اصلی خروج از پارادایم استعماری است (دهشیری، ۱۳۹۰: ۷۷-).

۷۸). همسو با این هدف، جنبش پسااستعماری رهیافتی متأثر از پسامدرنیسم و پسااستخارگرایی در صورت‌بندی جنبش‌های فکری دوره مدرن به‌شمار می‌آید که از مرکزیت‌زدایی و واسازی به‌عنوان روشی در مسیر تحقق یافتن اهدافش بهره گرفته است (سلدن و ویدوسون، ۱۳۹۲: ۲۳۶-۲۳۷).

دیدگاه‌های مطرح‌شده در حوزه نظریه‌های پسااستعماری به‌طور کلی در دو دسته تحقیقاتی جای می‌گیرند: ۱. مطالعاتی که به گفتارها و نگرش‌هایی اختصاص دارند که نویسندگان و متفکرانی مانند لوئیس پرات، ادوارد سعید، پتر هولم^۲ و... درباره شرق نوشته‌اند. ۲. مطالعاتی که به آثار نویسندگان جهان‌سوم می‌پردازند و تأثیر استعمار در ساختارهای اجتماعی را شناسایی می‌کنند. هومی بابا، گایاتری چاکراورتی اسپیواک، دانیل برامبرگ و بیل اشکرافت^۳ از جمله محققان این گروه‌اند (میلز، ۱۳۸۲: ۳۵-۳۶؛ درودی، ۱۳۹۳: ۸۱-۸۲). گروه دوم این دسته‌بندی بیشتر بر دیگری استعمارشده تأکید می‌کند و به نفوذ غرب در ساحت گفتمانی شرق می‌پردازد که مطالعات فرودستان^۴ نیز نامیده شده است (قاسمی، ۱۳۸۸: ۲۲۴). خطوط کلی مطالعات فرودستان، به‌منزله شاخه‌ای از حوزه وسیع مطالعات پسااستعماری، در دو حیطه ترسیم می‌شود: «تاریخ، سیاست، اقتصاد و جامعه‌شناسی فرودستی به‌عنوان آنچه آشکار است و نگرش، ایدئولوژی‌ها، نظام‌های باور و فرهنگ‌های شکل‌دهنده به این وضعیت به‌مثابه آنچه پنهان است» (گانندی، ۱۳۹۱: ۱۰). به‌دلیل مجال اندک در این مقاله، بیشتر بر بُعد اول آن تمرکز شده است.

اسپیواک از نظریه‌پردازان شاخص گروه دوم مطالعات پسااستعماری است. دامنه نظریه‌پردازی وی زمینه‌های گوناگونی از مارکسیسم و فمینیسم تا واسازی و نقد پسااستعماری را دربرمی‌گیرد. اسپیواک همانند منتقدانی همچون فرانتس فانون^۵، هومی بابا، پارتا چاترچی^۶ و... با تمرکز بر آثار مردمانی که اغلب سلطه غرب آن‌ها را به حاشیه رانده، به بازنمایی صداها و نوشته‌های این اقلیت‌ها پرداخته است. الگوی واسازی در آرا و نظریات انتقادی اسپیواک ابتدا از اندیشه ژاک دریدا^۷ و سپس استاد راهنمایش پُل دومان^۸ (۱۹۸۳-۱۹۱۹م) مایه گرفته است. او برپایه این روش، به بازنگری وضعیت گروه‌های فرودست در جوامع تحت ستم و استعمار پرداخت. مقاله

مهم و اثرگذار اسپيوک يعنى «آيا فرودست مى تواند سخن بگويد؟» (۱۹۹۳) نگرش‌هاى او را در دفاع از طبقات گروه‌هاى فرودست (ديگرى ديگرى) و نيز تفکر ضداستعمارى‌اش را بيشتر آشکار کرد (مورتون، ۱۳۹۲: ۱۲، ۱۵ و ۲۰).

ديدگاه اسپيوک در زمينه پسااستعمارى به گروه عظيمى از استعمارشدگان آشکار و بى‌نشان دوران تاريخ معطوف است که قدرت سخن گفتن از وضعيت خويشتن را نداشتند. او با روشى واسازانه خواستار مرکزيت‌زدائيى از ابژه استعمارگر فرادست است: «اسپيوک فراموش و خاموش کردن صدای فرودستان را ادامه پروژه سلطه امپرياليستي مى‌داند [...] و نمايان و مشخص ساختن جاياگاه سوژه فرودست را روشى در برملاسازی پارادایم مداخله‌گرایانه استعمار عنوان مى‌کند» (يانگ، ۱۳۹۰: ۴۱۰).

خوانش آثار ادبى برمبنای چنین رویکردهای انتقادی‌ای گویای تعهد ادبى آثار و زوایای مختلف متون در کشاکش استقرار سلطه‌گرى و ديدگاه نویسنده اثر در مقام عضوى مهم از جامعه فرهنگى و ادبى کشور است. دولت‌آبادى با تکیه بر گفتمان‌هاى سياسى و تاريخى ايران در دوره نفوذ دولت‌هاى انگليس و آمريکا، و حکومت دست‌نشانده آن‌ها در کشور ضمن نشان دادن جلوه‌هاى استعمار خاموش و استثمار جامعه روستايى، چند وجه انتقادى را مطرح کرده است که بيشتر از منظر زن فرودست مورد انتقاد قرار مى‌گيرد.

۲. پيشينه پژوهش

در ادبيات معاصر فارسى پژوهش‌هاى اندکى با رويکرد نقد پسااستعمارى در متون انجام شده است. برخى از اين کتاب‌ها عبارت‌اند از: *پيام هدايت و نظريه شرق و غرب‌شناسى* نوشته على تسليمى که به مسائل مختلف شرق‌شناسى و غرب‌شناسى و بررسى آن‌ها در داستان‌هاى هدايت پرداخته است؛ *در آيينه ايرانى: تصوير غرب و غربى‌ها در داستان‌هاى ايرانى* نوشته محمدرضا قانون‌پرور نيز به بررسى تصوير غربى‌ها در داستان‌هاى قبل از انقلاب اختصاص یافته است؛ *امپراتورى اسطوره‌ها و تصوير غرب* از مجيد اديب‌زاده، تحليل روان‌کاوى از گفتمان ادبى ايران در سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۶ را عرضه کرده است.

در حیطه مقاله‌های پژوهشی می‌توان به این دو مورد اشاره کرد: مقاله «نقد پسااستعماری داستان بلند سرگذشت کندوها نوشته جلال آل‌احمد» (قاسم‌زاده، ۱۳۹۲) که نویسنده داستان را بر مبنای نگرش خودبرتر و شرق‌دیگری‌شده در بنیان تفکر غربی بررسی کرده است؛ مقاله «جیمز موریه، حاجی بابا و ادبیات استعماری» (بویانی، ۱۳۸۷) نیز در این زمینه نوشته شده است.

درباره داستان بلند *جای خالی سلوچ* اثر دولت‌آبادی، تحقیقات متعددی در حوزه‌های مختلف انجام شده است. تعدادی از آن‌ها مربوط به بررسی‌های زبانی است؛ مانند «سبک‌شناسی رمان *جای خالی سلوچ* اثر محمود دولت‌آبادی» (نصر اصفهانی و شمعی، ۱۳۸۸). بخشی از مقالات نیز محتوای این اثر را کاویده است؛ همچون «ترس از زمان نزد شخصیت‌های روایتی محمود دولت‌آبادی، مورد مطالعه: *جای خالی سلوچ*» (شاکری و عباسی، ۱۳۸۷).

در تحلیل‌ها و اظهارات محققانی همچون حسن میرعابدینی، عبدالعلی دستغیب، عسگر عسگری، محمدرفعی محمودیان و... نیز به این بُعد از نگرش و اندیشه دولت‌آبادی اشاره‌ای نشده است. به نظر می‌رسد هیچ‌کدام از بررسی‌های صورت‌گرفته درباره آثار دولت‌آبادی، به‌ویژه رمان *جای خالی سلوچ*، به نقد پسااستعماری اختصاص ندارد؛ بنابراین، امکان وجود هرگونه تشابه و هم‌پوشانی پژوهش حاضر با تحقیقات دیگر برطرف می‌شود. در مقاله حاضر به‌روش توصیفی-تحلیلی، با رویکرد میان‌رشته‌ای مبتنی بر محور نقد پسااستعماری و با بهره‌گیری از مباحث متداخل انسان‌شناسی و مطالعات فرودستان، رمان *جای خالی سلوچ* بازخوانی شده است.

طرح چنین تحلیل انتقادی‌ای از نمونه‌های داستان معاصر فارسی مربوط به دوره سلطه استعمار در سیاست و حاکمیت تاریخ ایران، ضمن معرفی جنبه‌هایی از گفتمان پسااستعماری شکل‌گرفته در اثر، جلوه‌ها، تأثیر و پیامدهای این فرایند را در داستان ارزیابی می‌کند؛ همچنین، عمق و قدرت داستان واقع‌گرای فارسی را در جریان واسازانه آگاهی‌بخش به مخاطبان نشان می‌دهد.

۳. گفتمان روایی رمان جای خالی سلوچ

کاربست رویکرد پسااستعماری به عنوان الگویی در نقد و تحلیل متون ادبی، نیازمند شرح مختصر زمینه‌های اجتماعی و سیاسی مسلط بر نظام حاکم بر جامعه است.

مکان و زمان همواره بخشی از گفتمان روایی است و می‌تواند نقطه اتکای اهمیت عنصر روایت باشد. مکان‌ها در عنصر روایت از اقتدار و معنا برخوردار می‌باشند. آن‌ها به ارزش‌ها و باورهای انسانی وابسته‌اند و بخشی از جهان انسان‌اند که وقایع و رویدادها را نیز دربرمی‌گیرند (کورت، ۱۳۹۱: ۳۳).

مکان‌ها و زمان‌ها موقعیت روایی اثر را می‌سازند و به مثابه زبان خاص، معانی بی‌شماری را از پیوند شخصیت‌ها با تاریخ، زمان، وقایع و موقعیت‌ها خلق می‌کنند.

حیات فردی و اجتماعی جامعه ایران تا پیش از آشنایی با غرب و تمدن مدرن آن بر پایه قواعد سنتی سامان یافته بود (فیرحی، ۱۳۷۸: ۳۸). پس از اشغال ایران در آغاز جنگ جهانی دوم و در پی واژگونی حکومت رضاشاه و انتقال قدرت به فرزند وی فرصت برای فعالیت، رقابت و حضور قدرت‌های غربی در شکلی جدید از دخالت‌ها و فشارها گسترش یافت که نشانه‌های بی‌ثباتی سیاسی در حکومت ایران را آشکارتر کرد (فوران، ۱۳۷۸: ۴۰۰-۴۰۱). روایت داستان *جای خالی سلوچ* به سال‌های دههٔ چهل، دوران حکومت پهلوی دوم، اختصاص دارد. در این دوره، دخالت و حضور بیگانگان غربی در قالب پشتیبانی از حکومت شاه از عوامل تحکیم قدرت و فرمانروایی محمدرضا پهلوی بوده است (زونیس، ۱۳۷۰: ۱۶۷). تاکنون، کشور ایران در اشغال کامل دولت‌های استعماری قرار نگرفته است؛ اما در طول دورهٔ قاجار و پهلوی، بخش‌هایی از کشور زیر سلطهٔ استعمارگران بوده و پس از آن نیز حکومت ایران تحت استعمار سیاسی و اقتصادی، و نفوذ استراتژی‌های استعمارگرایانه در جامعه قرار داشته است (محمدپور و علیزاده، ۱۳۹۰: ۱۶۲). در دورهٔ حکومت پهلوی با افزایش احتمال وقوع انقلاب اجتماعی بر اثر بحران اقتصادی در کشور، آمریکایی‌ها حکومت ایران را به اجرای برنامهٔ اصلاحات واداشتند و در پی آن شاه از سال‌های اولیه دههٔ چهل به بعد، برنامهٔ اصلاحات را با هدف ظاهری هم‌پایگی ایران با الگوی اجتماعی کشورهای اروپایی و آمریکایی اجرا کرد (پیردیگار و دیگران، ۱۳۷۵: ۱۹۴). به طور کلی، این فضای حاکم بیانگر گفتمان

شبهات با غرب است؛ در واقع دوران پهلوی از دهه سی به بعد، دارای گفتمان پسااستعماری است (ادیب‌زاده، ۱۳۸۷: ۲۰). در این دوران، محمدرضا پهلوی برنامه‌ای را بانام انقلاب سفید آغاز و اجرا کرد که در خارج از ایران برنامه‌ریزی شده بود (اشرف، ۱۳۸۳: ۱۱۱): «انقلاب سفید (یا انقلاب آمریکایی) که شاه ایران به توصیه جان کندی، رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده آمریکا، انجام داد و به دنبال آن اصلاحات ارضی و واردات ماشین‌ها و ابزارهای کشاورزی از غرب صورت گرفت» (تنهایی و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۱۹؛ نک: مؤمنی، ۱۳۵۹: ۱۲۴). چنین پیوند نزدیک رژیم پهلوی با غرب و رفتار فرمان‌بردارانه شاه در برابر غربیان پیامدهای جبران‌ناپذیری را برای کشور در پی داشت (بروجردی، ۱۳۷۸: ۵۹-۶۰). استقرار سلطه غرب، نفوذ در میان سران کشور، و اجرایی شدن برنامه‌ها و طرح‌های آنان از سوی حکومت غیرمستقل ایران بر سیطره استعمار غیرمستقیم یا استعمار نو در این مقطع از تاریخ ایران صحنه می‌گذارد.

دولت‌آبادی وجوه گوناگون کشمکش‌های ناشی از این سیاست‌گذاری‌ها را در سرنوشت روستای کوچک زمینج و ساکنان فرودست و به‌حاشیه رانده شده آن روایت کرده است. او در جایگاه بومی‌نویس واقع‌گرا- که فشار گفتمانی حاکم بر دهه‌های پیش از انقلاب را در کنار زیستن در جامعه روستایی شرق ایران یعنی دولت‌آباد سبزوار تجربه کرده است- تجربیاتی زنده از زندگی خود را در پرداخت داستان‌هایش به‌کار گرفته و موفق شده است ادبیات واقع‌گرایی ایران را غنا بخشد (میرعابدینی، ۱۳۸۶: ۱۲۷).

۴. فرودست پسااستعماری در رمان جای خالی سلوچ

مفهوم فرودست (دیگری‌دیگری) زمانی جزء مسائل نظریه پسااستعمار محسوب شد که اسپیواک به انتقاد از فرضیات مطرح درباره فرودستان، مبنی بر استقلال این گروه پرداخت. در نظر او، فرودست گروهی است که با تفاوتش از نخبگان تعریف می‌شود و هویت آن متأثر از همین تفاوت با گروه‌های دیگر جامعه است (نک: اشکرافت و دیگران، ۱۳۹۳: ۳۵۳ و ۳۵۵). مهم‌ترین سرمنشأ تعریف اسپیواک از مفهوم فرودست نوشته‌های آنتونیو گرامشی^۹، متفکر ایتالیایی اوایل قرن بیستم، است. گرامشی اصطلاح فرودست را

در توصیف گروه‌های کشاورزان روستایی، رعایا، طبقه کارگر، زنان و... به کار گرفته است که دارای هیچ آگاهی اجتماعی یا سیاسی در برابر اهداف حکومت نیستند و بنابراین سرکوب شده و آسیب پذیرفته‌اند (مورتون، ۱۳۹۲: ۷۹). نگرش انتقادی اسپوواک کمتر به فرایند بازبینی روند تاریخی استعمار از نوع مستقیم و تهاجمی آن تمرکز دارد و بیشتر به نقد شکل‌ها و پیامدهای قدرت استعمار نو و امپریالیسم توجه می‌کند و مسئله فرد درجه دوم در محور اصلی دیدگاه‌های او قرار دارد.

جلوه‌های زندگی افراد و صداهای رانده‌شده گروه‌های اجتماعی اعم از زنان، کارگران، پیران، فقیران، کودکان و نوجوانان، روستاییان و... که زیر سلطه استعمار مردان، استبداد حکومت و استعمار قدرت‌های بیگانه به سر می‌برند، در رمان *جای خالی سلوچ* مرکزیت یافته است. دولت‌آبادی زندگی و دغدغه‌های این گروه‌های فرودست را به شکلی هنرمندانه در رمان خود بازنمایی کرده است. همین تمرکززدایی از پرداختن به سوژه سرمایه‌دار، قدرتمند و فرادست داخلی در فضای کلی داستان، انتقادی است به اقدامات مستبدانه دولت استعمارزده علیه طبقات فرودست جامعه با هدف آشکارسازی پیامدهای سیادت نظام سلطه در جامعه روستایی در عصر غربی‌گرایی تاریخ ایران. در گفتمان ادبی رمان به‌طور کلی دو گونه ساختار: فرودستی اقتصادی یا مادی و فرودستی جنسیتی انعکاس یافته است.

۴-۱. فرودست اقتصادی

فرودستی اقتصادی از نخستین پیامدهای فرایند استعمارزدگی است که فرودستان به‌دنبال آن، انقیاد خاصی را به‌صورت درونی‌سازی شده تجربه می‌کنند. «یکی از عوامل مؤثر در ایجاد استعمار، گسترش نظام سرمایه‌داری است. مستعمره‌ها منابع مواد خام، نیروی کار ارزان و بازارهای جدید برای کالاهای غربی داشتند و تاریخ استعمارگری تا حد زیادی درگیر اقتصاد و سرمایه‌داری است» (کلیگز، ۱۳۸۸: ۲۰۵). این جریان به شیوه استعمار جدید اشاره می‌کند. مفهوم استعمار نو این است که کشوری که در معرض آن قرار می‌گیرد، از جهتی مستقل است و همه ظواهر خارجی حاکمیت بین‌المللی را داراست؛ ولی در واقع نظام اقتصادی این کشور و به‌تبع آن خط مشی سیاسی‌اش، از

خارج هدایت می‌شود (اسمیت، ۱۳۸۳: ۱۹۷). این ابعاد بروز سلطه در بافت اجتماعی و سیاسی ایران در دهه‌های چهل و پنجاه وجود دارد و نوع مالکیت‌هایی که در داستان مطرح شده، متأثر از بومی‌نویسی و محیط روستاست. از منظر محیط‌شناسی که به ویژگی‌های زیستگاه و تأثیر محیط و عوامل آن در سطوح و شیوه‌های زندگی انسان‌ها می‌پردازد (ریویر، ۱۳۹۰: ۱۲۷)، اقتصاد کشاورزی، شبانی، دامداری و کارهای وابسته به آن‌ها در روستای زمینج (مکان روایی رمان) رواج دارد و براساس آن، گونه‌های نظام مالکیتی در روستا بر میزان تملک بر زمین، آب، ابزار، دام و درنهایت نیروی کار استوار است که پنج بنیان نظام تولید کشاورزی را نیز شکل می‌دهد (لمتون، ۱۳۷۷: ۵۳۶).

- **زمین:** زمین‌داری اصلی‌ترین نوع مالکیت روستایی و پایه نظام فرادست اقتصادی است. شخصیت‌هایی مانند کدخدا، ذبیح‌اله، میرزاحسن، داماد آقاملک و... با تکیه بر همین زمین‌داری زمام امور روستا و اهالی آن را در اختیار گرفته‌اند:

همین یک تکه زمین هم از دستتان درمی‌رود [...] شنیده‌ام ساخت و پیاختش را هم در شهر کرده‌اند [...] - پس این چند سالی که ما روی زمین خدا زحمت کشیده‌ایم چی؟ داماد آقاملک جلو افتاده. سالار عبدالله و کدخدا نوروز و ذبیح هم دستشان روی دست هم است [...] علاوه بر خدازمین و دشت کلغر، روی آبریز بندسار هم دست انداخته‌اند (دولت‌آبادی، ۱۳۹۳: ۱۶۰ و ۱۸۰).

- **آب:** در نظام روستای زمینج، آب به‌عنوان مصداق روستاهای بیابان‌نشین شرق ایران، نقش اثرگذاری در رخدادها ایفا می‌کند. بهره داشتن از میزان آب در آبیاری زمین، با سطح اقتصادی ساکنان ارتباطی مستقیم دارد. در زمان بروز تحولات روستا نیز تعدادی از اهالی صاحب زمین که در تلاش برای اجرای طرح اصلاحات در کشاورزی و زراعت‌اند، در بهره‌برداری از پمپ آب سهیم هستند؛ بر این اساس، عملاً تحولات به‌ظاهر توسعه‌بخش در خدمت تأمین منافع و مصالح قشری خاص است که در جایگاه فراتری قرار دارند. جدال بخش پایانی داستان نیز در ارتباط با عنصر آب است. نقش و اهمیت آب با کاسته شدن آب قنات مرکزی روستا و پریشانی و نگرانی اهالی‌ای که در پمپ آب سهیم نیستند، بیشتر رخ می‌نماید (همان، ۳۷۴، ۳۷۸ و ۳۷۹).

- کار: زمین، آب و ابزار سرمایه‌های اصلی کسب درآمد در روستا هستند که مالکیت عمده آن‌ها در اختیار خرده‌اربابان است. تنها دارایی خانواده‌هایی که چنین مالکیت‌هایی را ندارند، نیروی کار و قوای جسمانی آنان است. این قشر به زمینی که در آن کشت و زرع می‌کنند، هیچ تعلق ندارند و صرفاً نیروی بدنی آنان در معرض فروش قرار دارد. این گروه با مهاجرت به شهر نیز سرمایه‌ای جز توان جسمانی ندارند:

[...] کار چطور؟ کارش خیلی سخت است؟ کار کارست دیگر، مگر می‌شود که کار سخت نباشد! آدم باید بکشد هم بیل بزند. گرما و آفتاب و آب شور و پشه هم هست. باقیش را خودت حسابش را بکن. کار هم با طلوع خورشید شروع می‌شود تا غروب خورشید. ارباب، برادر ارباب یا پسر ارباب هم بالا سرت ایستاده [...] آدم اگر کم‌بنیه باشد امانش می‌برد! همین قدرت که جیم شد طرف پاتخت، بیشتری برای این بود که دید نمی‌تواند سر صیفی کار کند [...] شنیدم قدرت دو سه باری سر کار غش کرده بود [...] عیب کار اینجاست که همچین آدم‌هایی آنجا بدنام می‌شوند به تنبلی و کاهلی معروف می‌شوند و دیگر کسی نمی‌خواهدشان (همان، ۳۳۳-۳۳۴).

در نظام فرودست و فرادستی داستان، دولت حاکم و بیگانه استعمارگر اساس قدرت و شکلی از «دیگری بزرگ» در مرتبه فرادست است و دیگری‌های کوچک استعمارزده در مراتب مختلف در ارتباط با آن ابژه شکل می‌گیرند. دیگری بزرگ در حکم مرکز میل و قدرت است و دیگری کوچک سوژه‌ای نادیده انگاشته شده یا مهارشده که در فرایند دیالکتیکی با دیگری بزرگ و مرکز تولید می‌شود (شاهمیری، ۱۳۸۹: ۱۱۸-۱۱۹). این چرخه به‌طور سلسله‌مراتبی در گرایش کوچک‌ترین اعضای جامعه روستایی تا طبقات برتر اقتصادی دیده می‌شود. ابرو، پسر کوچک مرگان، راه کسب درآمد، استقلال و به تبع آن کسب اقتدار و موقعیت اجتماعی‌اش را در تمایل به طبقه فرادست: سالار عبدالله، کدخدا و میرزاحسن و کمک‌راننده تراکتور شدن برای آنان می‌جوید. از جانب دیگر، میرزاحسن‌خان سرکرده ساکنان روستاست که اجرای اقدامات جدید را عهده‌دار شده است. او اگرچه در روستا فرادست و زمین‌دار است، در فضای کلان داستان به حمایت‌های دولت و تسهیلات آن وابستگی دارد (دیگری

کوچک) (دولت‌آبادی، ۱۳۹۳: ۲۴۴ و ۳۳۵). در سطح پنهان‌تر روایت رمان، دولت وقت نیز در توسل و گرایش سیاسی و اقتصادی به قدرت‌های بیگانه (دیگری بزرگ)، به دنبال کسب وجهه جهانی و تغییر در نظام سرمایه‌داری و تولید است که این امر آن را در جایگاه فرودستی قرار دارد.

۲-۴. فرودست جنسیتی

اصطلاح فرودست دربرگیرنده دامنه‌ای وسیع از جایگاه‌های مختلف فاعلیت است. در آرای اسپوواک، فرودست کلمه‌ای است که هویت‌های مبارزاتی و اجتماعی مانند زن و استعمارشده را در خود جای می‌دهد (مورتون، ۱۳۹۲: ۷۵-۷۶). جایگاه این حوزه مطالعاتی و زنان فرودست جهان‌سوم در دیدگاه اسپوواک به قدری اهمیت دارد که در «مقاله‌ای با عنوان بازنمایی ادبی فرودستان»^{۱۰} تصریح می‌کند متن ادبی می‌تواند به عنوان جایگزینی برای بیان تاریخ زنان فرودست به کار گرفته شود» (همان، ۹۰). با تکیه بر نفوذ و انعکاس فشار گفتمان تاریخی در فضای ادبی رمان، فرادستی مردان و سیطره مردسالاری در بافت روستایی داستان جنبه‌های برجسته‌ای از این نوع سلطه را شکل داده که به عنوان سنت فکری پذیرفته شده در ذهنیت جامعه روستا در کنار فضای استعمارزده آن در خلق و شکل‌گیری استثمار مضاعف زنان نقشی عمده داشته است. دولت‌آبادی وجوه شخصیتی مرگان را در نقش‌های مختلف خویشاوندی (همسر، مادر، مادرزن و خواهر) و نقش‌های اجتماعی (سرپرستی خانواده، کشاورزی، کارگری، بنایی و...) نشان می‌دهد و در کشاکش بحران‌های شدید، گستردگی و عمق شخصیت‌پردازی او را آشکار می‌کند. جلوه‌هایی از موقعیت فرودستی مرگان در نمونه زیر بازتاب یافته است:

خیال ذله‌اش کرده بود. فرسوده‌اش کرده بود و فرسوده‌اش می‌کرد. عروسی هاجرا! که مرگان بهتر از هرکسی می‌دانست کاری نابجا و نابهنگام است. از دست رفتن تکه‌زمین دیم، پشت کردن پسرهایش و درد عباس. خواستگاری و هن‌آور کربلایی دوشنبه، سماجت میرزا در خرید پاره‌زمین مانده و حالا هم مرگ سلوچ! راستی آیا سلوچ مرده بود؟ (دولت‌آبادی، ۱۳۹۳: ۲۷۳-۲۷۴).

نویسنده از طریق شخصیت مرگان صدای زن بومی فرودست استعمارشده را به گوش مخاطب می‌رساند. این تصویرسازی از فرودست جنسیتی - که با عملکرد و تلاش‌هایش برای کسب روزی، حفظ فرزندان، نگه داشتن حریم خانواده و تکه‌زمین دیم در موقعیت‌های ظالمانه‌ی تحمیل‌شده بر وی تجلی می‌کند - گونه‌ای مقاومت و عصیان در برابر جبر اجتماع را به‌نمایش می‌گذارد. این امر که شخصیت فرودست تحت استعمار مضاعف، توانایی سخن گفتن و حضور برجسته در جامعه را می‌یابد و نظام‌های سیاسی - اجتماعی مورد اعتراض و انتقاد نویسنده از منظر زندگی او - که به‌شدت با فرودستی جنسیتی، اقتصادی و حتی سیاسی به حاشیه رانده شده - توصیف و ابراز می‌شود، روایتی از واسازی شرایط حاکم بر جامعه با انگیزه‌ی استعمارزدایانه از جانب نویسنده است.

مرگان پس از رفتن همسرش، سلوچ، با اینکه اسارت در ذهنیت سنت مردسالارانه در جامعه‌ی روستایی او را به‌صورت‌های مختلف قربانی سرکوب‌گری‌های ظالمانه می‌کند، در کشاکش رویدادها و مصائب زندگی زنی مستقل می‌نماید که تن به ازدواج اجباری نمی‌دهد و با عهده‌دار شدن کارهایی همچون سفیدکاری خانه‌ها، کندن گور، کمک در بیرون کشیدن شتر از قنات، غسل دادن میت و انجام کارهای مختلف در خانه‌ی اهالی زمینج، برای گذران زندگی خود و فرزندانش تلاش می‌کند (همان، ۱۵۷ - ۱۵۸، ۱۹۸ - ۱۹۹ و ۳۹۵).

مفهوم حاشیگی^{۱۱} از اصطلاحات مطالعات فرودستان است که «بر درک و توضیح تجربه‌ی در حاشیه بودن دلالت می‌کند که نتیجه‌ی ساختار دوگانی گونه‌های متنوع گفتمان‌های حاکم از قبیل مردسالاری، امپریالیسم و قوم‌محوری است» (شاهمیری، ۱۳۸۹: ۱۲۶ - ۱۲۷). حاشیگی شخصیت مرگان نمود برجسته‌ای از فرد فرودست پسااستعماری است که به‌صورت تاریخی بین چند شکل سلطه‌ی مردسالاری، قومیت بومی و جامعه‌ی استعمارزده قرار گرفته است. اسپوواک در تأکید و ادامه‌ی آرای خود در مطالعات فرودستان اظهار می‌کند: «ظهور زن جهان‌سوم در ادبیات یا تاریخ دقیقاً نشان‌دهنده‌ی فرایندی پدرسالارانه و استعمارگرایانه است» (یانگ، ۱۳۹۰: ۴۱۶). دولت‌آبادی نیز در خلق شخصیت مرگان نشان می‌دهد که او با تعلق به نظام‌های مختلف روستایی، بومی،

زن بودن و مادر فرزندان‌ی که پدرشان رهایشان کرده، جهان‌سومی و تهی‌دست، به حاشیه رانده شده است و مدام از جانب شخصیت‌هایی مانند کدخدا، سالار، سردار، علی‌گناو، سلوچ و حتی پسرانش سرکوب می‌شود: «داری یکبند جواب سربالا به من می‌دهی؟ شیرین‌زبان شده‌ای زنکه پاچه‌ورمالیده بی‌چاک دهن [...] هاجر می‌لرزید. کدخدا بیل را از دست مرگان واگند و با پشت دست سیلی سنگینی به چپ صورت زن نواخت: پتیاره دم درآورده‌ای؟» (دولت‌آبادی، ۱۳۹۳: ۳۱ و ۳۴).

علاوه بر مرگان، هاجر دختر سیزده ساله او، همسر اول علی‌گناو و مادرش افرادی هستند که در مراتب مختلف، سیمای فرودست جنسیتی را آشکار کردند. ازدواج هاجر با علی‌گناو - مردی که بیش از بیست سال از او بزرگ‌تر است - به دلیل اصلی فقر، نمونه دیگری از سلطه سهمناک سنت مردسالاری، فرودستی، سرکوب و استثمار زنان در رمان است:

هاجر التماس کرد: من را به علی‌گناو مده مادر. [...] اقلاً یکی دو سال دیگر [...] نمی‌شود یکی دو سال دیگر صبر کنیم؟ یکی دو سال؟! از کجا بدهم بخوری؟ بابات خیلی ارث و میراث برامان گذاشته؟ [...] هاجر ناگهان از جا پرید و جیغ کشید: مگر زوره؟! نمی‌خواهم (همان، ۱۹۶-۱۹۷).

رگه‌هایی از همین سنت فکری و ذهنیت فرادستی مردان در بخش‌های دیگری از رمان روایت شده است؛ از جمله: رانده شدن زن کربلایی از خانه با نوزادش در زمستان، ترس هاجر از به دنیا آوردن فرزند دختر، خشونت بی‌حد علی‌گناو به همسر اولش رقیه به طوری که او را علیل و خانه‌نشین می‌کند، و همچنین خشونت به هاجر (همان، ۱۰۹، ۱۹۵، ۲۸۳ و ۲۸۷).

۵. خودمداری

«خودمداری را وضعیتی برآمده از شرایط خاص می‌توان در نظر گرفت؛ شرایطی که چون فرد در آن قرار گیرد، ویژگی‌های متناسب با آن را چه از نظر شیوه زندگی و چه از نظر افکار، کردار، احساسات و عواطف کسب می‌کند» (قاضی‌مرادی، ۱۳۹۲: ۱۰۰). حکومت استبدادی و مداخله‌گری‌های استعمار در حوزه‌های زندگی مردم و ایجاد

شرایط نابسامان که بر اثر اجرای ناموفق و شکست خورده برنامه تبدیل جامعه سنتی به اجتماع متجدد بروز می‌کند، افراد را به سوی زندگی خودمدارانه سوق می‌دهد. دولت‌آبادی با نگرشی واسازانه، دردها و رنج‌ها و ادبار ناشی از استبداد و استعمار عصر، و استثمار زنان و کودکان و فقرا را در ابعاد انسان‌مدارانه در مصادیق و جلوه‌هایی مانند کاهش و از بین رفتن مشارکت بین اهالی روستا، محدود شدن زندگی در سطح گذران معاش روزمره و تنازع بقا برای قشرهای فرودست نشان داده است. ستیز و کشمکش مرگان با سالار عبدالله، سردار و حتی پسرانش بر سر اموال و زمین، کمک بسیار ناچیز علی‌گناو به خانواده مرگان در قبال ازدواج با دخترش، شکست، تحقیر و سرخوردگی عباس و ابرو در کارشان، بی‌توجهی همسایگان و اهالی روستا به وضعیت اسفبار زندگی مرگان و فرزندانش و نبود وجدان شخصی و جمعی، از نشانه‌های خودمداری در بافت اجتماعی رمان است که گسست پیوندهای انسانی و خویشاوندی شخصیت‌های داستانی را به همراه داشته است. «یک نظام خویشاوندی نه یک مجموعه ساختمند است و نه یک گروه اجتماعی، بلکه شبکه‌ای است پیچیده از پیوندهایی با شاخه‌هایی بسیار» (ریویر، ۱۳۹۰: ۹۳) که در گونه‌های مختلف پیوند و روابط بین افراد در جریان است. نمونه‌هایی از این نوع روابط شخصیت‌ها در داستان بدین شرح است:

۱-۵. والدین و فرزندان

نقش مادر: در بخش‌های اول رمان، مرگان برای تهیه آتش و نان شبانه، حفظ کانون خانواده و محافظت از فرزندانش بسیار تلاش می‌کند (دولت‌آبادی، ۱۳۹۳: ۵۹-۶۰ و ۷۶-۷۷). این دغدغه‌های مادرانه در پایان داستان بر اثر فشار تحمیلی جامعه به‌ویژه در خانواده‌های فقیر به گسست می‌انجامد: «خدایا این پسر، دخترم، آن پسر، شویم، خودم. خدایا چرا ما داریم تکه‌تکه می‌شویم؟» (همان، ۳۸۸). زنجیره روابط خویشاوندی تحت تأثیر مدنی‌اسیون ناکارآمد گسسته شده است؛ به‌طوری که در صحنه‌ای از رمان، مرگان برای پیدا کردن ظرف‌های مسی که از ترس

کدخدا و سالار عبدالله پنهانشان کرده است، به جای فرزندانش، مراد را با خود همراه می‌کند (همان، ۳۹۸-۴۰۰).

نقش پدر: شخصیت سلوچ در رمان فردی صنعتگر و باآبرو معرفی شده است (همان، ۱۱)؛ اما چنین شخصیتی به اقتضای شرایط - اگرچه نادرست - همسر و فرزندان کوچکش را بی‌خبر رها می‌کند و می‌رود. پس از رفتن سلوچ، واکنش پسرانش به غیبت پدرشان متفاوت است. ابرو، پسر کوچک‌تر، بیشتر از برادرش، عباس، درباره وضع پدرش نگران است و به او اظهار محبت می‌کند: «سلوچ اگر در برف و سرما از پا افتاده باشد چی؟ گرگ‌ها اگر دوره‌اش کرده باشند چی؟ فوجی کرکس اگر بالای سرش بال باز کرده باشند چی؟»؛ «[...] پدر بود بالاخره. همان سایه‌اش هم غنیمت بود» (همان، ۱۵۰ و ۱۸۰). در ادامه داستان، همین شخصیت پایبند به عواطف و روابط خانوادگی زمانی که از دوران کودکی و فضای خانه فاصله می‌گیرد و در کشاکش مشکلات زندگی با خرده‌اربابان روستا ارتباط پیدا می‌کند، این پیوند و علقه به والدین در وی رنگ می‌بازد و حتی به علت مسائل مادی، با مادرش به سختی جدال می‌کند (همان، ۳۳۹-۳۴۲).

۲-۵. اهالی روستا

شکندگی و بی‌ثباتی پیوندهای انسانی بین سایر اهالی روستا هم سایه گسترده است. خودمداری شخصی بین ساکنان در رویدادهای مختلف، جلوه‌ای کینه‌توزانه یافته است. هنگامی که گروهی از اهالی روستا برای بیرون آوردن شتر از قنات درخواست کمک می‌کنند، پاسخ مولامان، مراد و ابرو کاملاً از خصال فرهنگ اقلیمی و بومی دور است: «کمک چی؟ مگر نان مفت خورده‌ام که گله میر هزار بچرانم؟ [...] هر که زمینش را دارد آب را هم می‌خواهد [...] زورش را هم بزند. چرا من بیایم روده‌هایم را باد بیندازم و شتر از چاه بالا بکشم؟!» (همان، ۳۹۳).

بی‌اعتنایی ساکنان روستا به مرگ یکی از اهالی (مادر علی‌گناو)، توطئه‌چینی افراد علیه یکدیگر و انداختن شتر در قنات روستا، سوء استفاده از اعتماد مردم در سرمایه‌گذاری، رواج قمار و اعتیاد، و خرید و فروش مواد مخدر (خانواده صنم، علی‌گناو، کربلایی صفی و کدخدا)، رباخواری، دروغ و شایعه‌پراکنی با انگیزه شخصی

(کربلایی دوشنبه و مولاامان) و سلطه‌جویی کدخدا به واسطه اعتبار منصبش (همان، ۸۹، ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۵۲، ۳۲۰ و ۳۹۵) نشانه‌هایی از اجتماع خودمدار روستا هستند. این‌گونه رفتارها در ارتباط مستقیم با نظام استعماری نیست؛ اما نتیجه مستقیم اجرا و نفوذ برنامه‌های استعماری غرب و استبداد حکومت در بافت اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه ایران در دوران پهلوی است.

۶. مهاجرت

بخشی از مباحث «نظریه و نقد پسااستعماری بر جابه‌جایی افراد و تأثیرات آن بر هویت‌های فردی و جمعی متمرکز است؛ زیرا این تأثیرات خواه‌ناخواه به دنبال تسلط و حاکمیت استعمارگران به وجود می‌آیند» (برتنس، ۱۳۹۱: ۲۳۱). مهاجرت‌های اجباری ناشی از استعمار و فضای استعماری از مزرعه‌های روستایی و دهکده‌ها به شهرها برای یافتن کار است و تعداد بسیاری از ملت‌ها را از اجتماع، زادگاه و موطن خود جدا می‌کند (تایسن، ۱۳۸۷: ۵۳۶). مهاجرت‌هایی از این دست در رمان *جای خالی سلوچ* بر اثر شماری از رویدادها و اوضاع حاکم در ایران دهه‌های چهل و پنجاه، و ورود ناآگاهانه ماشین به زندگی مردم و تبعات ناگوار آن بسیار ملموس است؛ همان‌طور که آل‌احمد نیز به آن اشاره می‌کند: «ماشین که آمد و در شهرها و دهات مستقر شد چه یک آسیاب موتوری چه یک کارخانه، کارگر صنایع محلی را بیکار کرد» (۱۳۴۴: ۹۹). جمله آغاز داستان: «مرگان که سر از بالین برداشت سلوچ نبود» (دولت‌آبادی، ۱۳۹۳: ۷) و همچنین صحنه پایان داستان به این مقوله بیکاری، مهاجرت و رفتن اختصاص دارد. در روند ایجاد مهاجرت، عنصر زمین و فناوری بیگانه با جامعه روستایی پدیده‌هایی نمادین هستند که نقشی پویا و متحول‌کننده در بروز بیکاری و از بین رفتن صنایع روستایی و کشاورزی ایفا می‌کنند.

۱-۶. استعاره زمین

زمین نشانه‌ای از وابستگی به سنت و سرزمین، اصالت زادگاه و بومی‌گرایی است. برخی از اهالی روستا صاحب زمین‌های بسیار ناچیزند که بیشترین عامل پیوند و

وابستگی آنان با روستا به‌بهبانۀ همین زمین‌هاست. در این داستان، فرایند تصاحب زمین و مصادره آن برای اعمال تغییرات و ایجاد سطح وسیعی از زراعت به‌سود منافع زمین‌داران بزرگ، با تکیه بر حمایت اقتصادی دولت، تسهیلات و فناوری‌های وارداتی شکل گرفته است. این روند تصاحب زمین توصیفگر قلمروزدایی از روستاییان فقیر و درمقابل، قلمروبخشی به مالکان و زمین‌داران بزرگ است. زمین نمادی پسااستعماری با بار مفهومی قدرت به‌منزله تکیه‌گاهی برای مرگان شده است و همین‌که این منبع قدرت و وابستگی هرچند ناچیز از وی سلب می‌شود، او دیگر برای ادامه زندگی در روستا و ماندن در آن تعصبی ندارد.

۲-۶. استعاره فناوری

تغییر فضای اجتماعی داستان با ورود فناوری‌های جدید بیگانه برجسته‌تر شده است. در اینجا فناوری به «مجموعه فرایندهایی اطلاق می‌شود که جوامع انسانی به‌وسیله آن‌ها بر محیط خود تأثیر می‌گذارند» (ریویر، ۱۳۹۰: ۱۲۸). «استفاده از استعاره ماشین با سازوکارها و موتورهای جهت سخن گفتن از غرب نزد بسیاری از مؤلفان وجود دارد» (لاتوش، ۱۳۷۹: ۷۷). حضور نمادین فناوری در قالب ماشین‌ها و ابزارهای غیربومی کشاورزی مانند تراکتور، چرخ آسیاب و پمپ آب در روستا نشان‌دهنده نفوذ و ورود ابژه بیگانه غربی در جامعه روستایی ایران است.

پدیده نمادین فناوری‌های بیگانه در تقابل نمادین با سوژه خویشتن، انسان شرقی یا فرودست قرار دارد. در فضای روایی داستان «انسان و علم درمقابل یکدیگر قرار گرفته‌اند» (حاج‌سیدجوادی، ۱۳۶۴: ۷). این تقابل‌ها به‌وضوح تصویرسازی‌ای از رویارویی شرق و غرب است. رمان *جای خالی سلوچ* آشکارا حضور استعاری فناوری و حذف نیروی انسانی را نشان می‌دهد و فراتر از این، ناکارآمدی مدرنیزاسیون متجدد در گفت‌وگوی مراد، نماینده تیپ شخصیتی مخالف با تجهیزات بیگانه، و ابرو، فرد موافق آن در داستان، رمزگشایی شده است که تصور و ذهنیت فرودست بومی را درباره استعاره‌های تکنولوژیکی بیگانه را معرفی می‌کند:

لاکردار بیشتر وقت‌ها آدم را در بیابان می‌گذارد [...] ناچار [...] می‌روی پیش تعمیرکار [...] در این شش ماه اقلأ ده بیست هزار تومان کار کرده، اما میرزاحسن می‌گوید همین قدر هم مخارج داشته. یعنی خرج شوfer، گازوئیل، تعمیر و روغن و این چیزها [...] اسقاط هم که می‌شود، نه؟ [...] چی می‌ماند؟ حاصلی که از قبل این تراکتور از زمین جمع می‌شود. خوب کدام حاصل؟ (دولت‌آبادی، ۱۳۹۳: ۳۳۶-۳۳۷).

مراد پرسید: راستی این جانورها را کجا درست می‌کنند؟ [...] پولش چقدر می‌شود؟ لابد سر به خداتومن می‌زند؟ [...] لابد این پول‌ها یک‌جوری باید از روی همین زمین‌ها فراهم بیاید دیگر نه؟ بین پول زحمتکشی ما به جیب کی می‌رود! (همان، ۲۳۲).

ورود فناوری‌های وارداتی و غیربومی به روستا واکنش‌های مختلفی در پی داشته است. ابتدا شگفتی، حس شیفتگی و اشتیاق به این پدیده‌های نوظهور بروز می‌کند (همان، ۲۳۱ و ۲۸۱)؛ اما با گذشت زمان این فناوری‌ها به اشیایی آزاردهنده و زیان‌آور تبدیل می‌شوند؛ به طوری که تراکتور در نمای آخر داستان به صورت پدیده‌ای هراس‌انگیز تصویر شده است: «کنار قبرستان تراکتور افتاده بود. جنازه‌ای بدرآمده از گور، پیچیده در کفنی از غبار سرخ کویر» (همان، ۴۰۵). در همین صحنه از داستان، شتر قطعه‌قطعه شده از قنات بیرون آمده و در دهانه جوی قنات افتاده است. این دو تصویر نمادگرایی متقابلی را آشکار می‌کند و آن این است که «نظام کهنه‌ای که کارایی ناچیز داشت، قربانی نظام نوینی شده که از بازوی روزگار مرده به دنیا آمده است» (نواب‌پور، ۱۳۶۹: ۲۳۵).

روستایی که در آن گندم، جو، پنبه، زیره، خربزه و هندوانه کشت می‌شد (دولت‌آبادی، ۱۳۹۳: ۸۷)، بر اثر رؤیای نوسازی، پیشرفت و توسعه با ماشینی شدن کشاورزی، فعالیت‌های زراعی‌اش محدود و راکد شده است. از سوی دیگر علاوه بر وابستگی ابزاری، افول تولیدات داخلی و وابستگی اجباری به کالاهای وارداتی به کالایی شدن اقتصاد جامعه روستایی منجر شده است. در گفت‌وگوی کربلایی، میرزا و سردار، از شخصیت‌های فرعی داستان، ابعادی از شکست اقتصاد کشاورزی روستا بازگو شده است:

[...] کسی هم که زمین ندارد باید برود از تاجر گندم بخرد. همان گندمی را که دولت از دولت‌های دیگر می‌خرد و به تاجر می‌فروشد [...] اینست که زمینج دارد از هم می‌پاشد.

میرزا حسن گفت: مگر مغز خر خورده‌ام که گندم بکارم؟ [...] حسابش را که می‌کنم نصف خرجش را هم در نمی‌آورد. [...] خروار خروارش را دولت از خارج وارد می‌کند! (همان، ۳۱۹ و ۳۵۱).

بروز اتفاقات و پدید آمدن شرایط جدید و ناهنجار ناشی از تحولاتی که سردمدار آن حکومت است، در شیوه زندگی و کشاورزی مردم زمینج تأثیرات ناگواری بر جای گذاشت که در قالب چند ساختار تقابلی عمده شناسایی می‌شود: اربابان ≠ آفتاب‌نشین‌ها، شترداری ≠ ماشین‌های باری و مسافری، قنات ≠ پمپ آب، کارگران ≠ تراکتور، شهر ≠ روستا، معدن ≠ زمین. کشاورزی و بیکاری کارگران مزارع، صاحبان حرفه‌های سنتی، گله‌داران و جوانان روستا از پیامدهای عمده سیاست‌های وابسته کشور است. اینان قشرهایی هستند که از وضعیت جدید جامعه روستایی آسیب دیده‌اند و کاروبار آنان بی‌رونق شده است. این گروه انگیزه ماندن در سرزمین آبا و اجدادی خود را ازدست داده و با امید و آرزوی بهبود اوضاع زندگی، راه شهرها را درپیش گرفته‌اند.

درواقع، مهاجرت به شهر و ترک روستا «پاسخی است به نشانه نفی و نپذیرفتن شرایط ناهنجاری که بر قهرمان‌های داستان روا داشته می‌شود؛ درست‌تر آنکه بگوییم نوعی نپذیرفتن است» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۰: ۱۰۳). با جابه‌جایی ساکنان روستا به شهرها، در سطح اقتصاد ملی نیز تغییراتی به‌وجود آمده و کالاهای وارداتی جایگزین تولیدات داخلی و درآمد اقتصادی حاصل از آن شده است (حجت، ۱۳۸۵: ۷۹). روستا نمادی از تولید و شهر نماد مصرف‌گرایی است؛ اما در این داستان تغییر کارکرد می‌دهد.

آوارگی و بی‌خانمانی رهاورد دیگر این مهاجرت تحمیلی است. «آوارگی به بیانی دقیق‌تر شیوه ظالمانه ویژه سرمایه‌داری است. سرمایه‌داری در طول تاریخ خود موجب محدود و مسدود گشتن زمین‌ها شده و در نتیجه منجر به مهاجرت اجباری ساکنان آن‌ها به شهرها جهت یافتن کار گشته است» (یانگ، ۱۳۹۱: ۶۶). برای نمونه، ذهنیت مبهمی که

مرگان از محل کار و زندگی آینده‌اش دارد: «معدن چه جور جایی است؟ چه جور جایی؟! آنجا برای زن‌ها هم کار هست؟» (دولت‌آبادی، ۱۳۹۳: ۵-۴).

دولت‌آبادی در داستان بلند *جای خالی سلوچ* آگاهی‌ای را ابلاغ می‌کند که در رویکرد پسااستعماری از آن به آگاهی اندوه‌بار یاد شده است. این آگاهی نشان‌دهنده سلطه‌پذیری و سلطه‌گری و عواقب آن با انگیزه استعمارزداپانه است. استعمارزدایی «عبارت است از شورش آشکار یا پنهان علیه غلبه امپراتوری و استعمارزدایی نوعی بیداری علیه سرکوبی، ستم و تحقیر است» (سپهوند، ۱۳۹۳: ۸۲). نویسنده این نوع آگاهی‌بخشی درباره حضور استعاری و نمادین بیگانه استعمارگر و درد و رنج ناشی از اجبارهای زندگی را- اگرچه تلخ و اندوه‌بارند- به‌منزله رسالت ادبی خویش، با هدف استعمارزدایی منتقل کرده است.

۷. نتیجه

بررسی داستان *جای خالی سلوچ* نشان می‌دهد دولت‌آبادی با بازنمایی زندگی فرودستان تحت سلطه قدرت‌های استعماری و استبدادی، گفتمانی پسااستعماری در رمانش عرضه کرده است. نویسنده با نگرشی واسازانه و تمرکز بر قلمرو پدیده‌هایی مانند گونه‌های نظام مالکیتی، تقسیم سرمایه و مردسالاری، بحران‌های ناشی از ساختارهای نوظهور و شکست‌خورده کشاورزی و اقتصاد را به‌عنوان ریشه‌های رویدادهای ویران‌کننده فرودستی اقتصادی و جنسیتی، بروز خودمداری و مهاجرت معرفی کرده است.

تصویر بیگانه در گفتمان ادبی داستان در قالب استعاره ماشین و نفوذ و تأثیر ویرانگر آن معرفی شده است. مفهوم فرادست در رمان بیشتر در قالب استعمارگری اقتصادی، نفوذ و مداخله دولت‌های بیگانه، و استثمار اقتصادی روایت شده است.

دولت‌آبادی زندگی روستاییان بُرهه‌ای خاص از تاریخ ایران را به‌تصویر کشیده است. او از آگاهی‌بخشی و تشریح آنچه بر سر قشرهای بومی فرودست آمده، به‌عنوان روشی برای ابراز انتقاد استفاده کرده است. همچنین، در کشمکش‌ها و ماجراهایی که می‌آفریند، به فرودستان بومی قدرت و امکان سخن گفتن داده و از این راه وضعیت

حقیقی ستم‌دیدگان را در جهت آگاهی بخشی با هدف استعمارزدایی روایت کرده است. مجال حضوری که به فرودست استعمارزده در رمان *جای خالی سلوچ* داده می‌شود، در واقع دریچه‌ای به درون زندگی و ذهنیت جامعه ایرانی در یک مقطع زمانی خاص می‌گشاید.

پی‌نوشت‌ها

1. post-colonialism
2. Peter Holm
3. Bill Ashcroft
4. subaltern
5. Frantz Fanon
6. Partha Chatterjee
7. Jacques Derrida
8. Paul de Man
9. Antonio Gramsci
10. aliterary representation of the subaltern
11. marginality

منابع

- ادیب‌زاده، مجید (۱۳۸۷). *زبان، گفتمان و سیاست خارجی: دیالکتیک بازنمایی از غرب در جهان نمادین ایرانی*. تهران: اختران.
- اسمیت، فیلیپ (۱۳۸۳). *درآمدی بر نظریه فرهنگی*. ترجمه حسن پویان. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی و مرکز گفت‌وگوی تمدن‌ها.
- اشرف، احمد (۱۳۸۳). «از انقلاب سفید تا انقلاب اسلامی». ترجمه محمدسالار کسرابی. *فصلنامه متین*. ش ۲۲. صص ۱۰۹-۱۴۲.
- اشکرافت، بیل و دیگران (۱۳۹۲). *امپراتور و می‌نویسد*. ترجمه حاجیعلی سپهوند. تهران: نارنجستان کتاب.
- اشکرافت، بیل و دیگران (۱۳۹۳). *فرهنگ اصطلاحات پسااستعمار*. ترجمه حاجیعلی سپهوند. تهران: آریاتبار.
- آل‌احمد، جلال (۱۳۴۴). *غربزدگی*. تهران: رواق.
- برتنس، یوهانس (۱۳۹۱). *مبانی نظریه ادبی*. ترجمه محمدرضا ابوالقاسمی. چ ۳. تهران: ماهی.

- بروجردی، مهرزاد (۱۳۷۸). *روشنفکران ایرانی و غرب*. ترجمه جمشید شیرازی. چ ۳. تهران: فرزاد.
- بویانی، فرزاد (۱۳۸۷). «جمیز موریه، حاجی بابا و ادبیات استعماری». *پژوهش‌های زبان‌های خارجی*. ش ۴۳. صص ۵-۲۷.
- پیردیگار، ژان و دیگران (۱۳۷۵). *ایران در قرن بیستم*. ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی. تهران: البرز.
- تایسن، لیس (۱۳۸۷). *نظریه‌های نقد ادبی معاصر*. ترجمه مازیار حسین‌زاده و فاطمه حسینی. تهران: نگاه امروز.
- تنهایی، حسین و دیگران (۱۳۹۲). «بررسی پیامدهای سیاسی اصلاحات ارضی در ایران و تأثیر آن بر ساختار سیاسی دهه ۵۰ خورشیدی». *فصلنامه علمی- پژوهشی علوم اجتماعی دانشگاه آزاد اسلامی*. ش ۲. صص ۱۷۹-۲۲۰.
- حاج‌سیدجوادی، علی‌اصغر (۱۳۶۴). «انسان در برابر علم». *مجله آرش*. دوره دوم. ش ۲. صص ۳-۶.
- حجت، عیسی (۱۳۸۵). «تأثیر اصلاحات ارضی در شکل روستاهای ایران». *هنرهای زیبا*. ش ۲۶. صص ۷۵-۸۴.
- درودی، مسعود (۱۳۹۳). «نگرشی اجمالی بر مطالعات پسااستعماری و رویکردهای آن». *مجله علوم اجتماعی*. ش ۷۳. صص ۷۹-۸۶.
- دهشیری، محمدرضا (۱۳۹۰). «از شرق‌شناسی تا مطالعات پسااستعماری: رویکرد میان‌رشته‌ای». *فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی*. دوره سوم. ش ۴. صص ۶۱-۸۹.
- دولت‌آبادی، محمود (۱۳۸۰). *ما نیز مردمی هستیم*. به‌کوشش امیرحسن چهل‌تن و فریدون فریاد. چ ۲. تهران: نشر چشمه.
- _____ (۱۳۹۳). *جای خالی سلوچ*. چ ۲۰. تهران: نشر چشمه.
- ریویر، کلود (۱۳۹۰). *درآمدی بر انسان‌شناسی*. ترجمه ناصر فکوهی. چ ۹. تهران: نشر نی.
- زونیس، ماروین (۱۳۷۰). *شکست شاهانه*. ترجمه اسماعیل زند و بتول سعیدی. تهران: نور.
- ساعی، احمد (۱۳۸۵). «مقدمه‌ای بر نظریه و نقد پسااستعماری». *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران*. ش ۷۳. صص ۱۳۳-۱۵۴.
- سپهوند، حاجعلی (۱۳۹۳). *پسااستعمار یا پسامدرن؟*. تهران: نارنجستان کتاب.

- سلدن، رامان و پیتر ویدوسون (۱۳۹۲). *راهنمای نظریه ادبی معاصر*. ترجمه عباس مخبر. چ ۵. تهران: طرح نو.
- شاکری، عبدالرسول و علی عباسی (۱۳۸۷). «ترس از زمان نزد شخصیت‌های روایتی محمود دولت‌آبادی، مورد مطالعه جای خالی سلوچ». *فصلنامه شناخت*. ش ۵۷. صص ۲۱۷-۲۳۴.
- شاهمیری، آزاده (۱۳۸۹). *نظریه و نقد پسااستعماری*. تهران: نشر علم.
- فوران، جان (۱۳۷۸). *مقاومت شکننده تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی*. ترجمه احمد تدین. تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- فیرحی، داوود (۱۳۷۸). *قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام*. تهران: نشر نی.
- قاسم‌زاده، سیدعلی (۱۳۹۲). «نقد پسااستعماری داستان بلند سرگذشت کندوها نوشته آل‌احمد». *کاوش‌نامه*. ش ۲۷. صص ۴۸-۶۵.
- قاسمی، محمدرضا (۱۳۸۸). *پسااستعمارگرایی و امکان تأسیس علوم انسانی غیرغربی*. به‌اهتمام مسعود آریایی‌نیا. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- قاضی‌مرادی، حسن (۱۳۹۲). *پیرامون خودمداری ایرانیان: رساله‌ای در روان‌شناسی اجتماعی مردم ایران*. چ ۷. تهران: کتاب آمه.
- کلیگز، مری (۱۳۸۸). *درسنامه نظریه ادبی*. ترجمه جلال سخنور و دیگران. تهران: اختران.
- کورت، وسلی (۱۳۹۱). *زمان و مکان در داستان مدرن*. ترجمه فرناز گنجی و محمدباقر اسماعیل‌پور. تهران: آوند دانش.
- گاندی، لی‌یا (۱۳۹۱). *نظریه پسااستعماری*. ترجمه مریم عالم‌زاده و همایون کاکاسلطانی. چ ۲. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- لاتوش، سرژ (۱۳۷۹). *غربی‌سازی جهان*. ترجمه امیر رضایی. تهران: قصیده.
- لمتون، ای.کی. اس. (۱۳۷۷). *مالک و زارع در ایران*. ترجمه منوچهر امیری. چ ۳. تهران: علمی فرهنگی.
- محمدپور، احمد و مهدی علیزاده (۱۳۹۰). «تولد غرب و برساخت شرق دیگری‌شده از رویکرد پسااستعماری». *فصلنامه مطالعات ملی*. س ۱۲. ش ۱. صص ۱۴۱-۱۷۰.
- مورتون، استفان (۱۳۹۲). *گایاتری چاکراورتی اسپیواک*. ترجمه نجمه قابلی. تهران: بیدگل.
- مؤمنی، باقر (۱۳۵۹). *مسئله ارضی و جنگ طبقاتی در ایران*. تهران: پیوند.
- میرعابدینی، حسن (۱۳۸۶). *فرهنگ داستان‌نویسی از آغاز تا امروز*. تهران: نشر چشمه.

- میلز، سارا (۱۳۸۲). *گفتمان*. ترجمه فتاح محمدی. تهران: هزاره سوم.
- نصر اصفهانی، محمدرضا و میلاد شمعی (۱۳۸۸). «سبک‌شناسی رمان جای خالی سلوچ اثر محمود دولت‌آبادی». *پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی*. ش ۱۳. صص ۱۸۵-۲۰۴.
- نواب‌پور، رضا (۱۳۶۹). «در جست‌وجوی هویت گمشده». ترجمه محمد افتخاری. *کلک*. ش ۱۱ و ۱۲. صص ۲۳۰-۲۳۵.
- یانگ، رابرت (۱۳۹۰). *اسطوره سفید: غرب و نوشتن تاریخ*. ترجمه جلیل کریمی و کمال خالقی‌پناه. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- _____ (۱۳۹۱). *درآمدی اجمالی بر پسااستعمارگری*. ترجمه فاطمه مدرسی و فرح قادری. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- Al-e-Ahmad, J. (1965). *Gharbzadegi: Weststruckness*. Tehran: Ravaq. [in Persian]
- Adibzade, M. (2008). *Zabān Goftemān va Siyāsāt-e-Khareji: Diyālektik-e-Baznamyi az Gharb dar Jahān-e Namādin-e Irāni*. Tehran: Akhtarān. [in Persian]
- Smith, P. (2004). *Darāmadi Bar Nazariy'e Farhangi*. H. Pouyan (Trans.). Tehran: Cultural Research Bureau and The Dialogue Among Civilization Center. [in Persian]
- Ashcroft, B. et al. (2012). *Emperātur Vā Minevisad*. H. Sepahvand (Trans.). Tehran: Nārenjestān. [in Persian]
- Ashcroft, B. et al. (2014). *Farhang-e Estelāhāt-e Pasā'este'mār*. H. Sepahvand (Trans.). Tehran: Āriatabār. [in Persian]
- Bertens, J. (2012). *Mabāniy-e Nzariy-e Adabi*. M. Abolqāsemi (Trans.). 3th Ed. Tehran: Māhi. [in Persian]
- Borujerdi, M. (1997). *Roshanfekrān-e- Irani va Gharb*. J. Shirazi (Trans.). 3th Ed. Tehran: Farzān. [In Persian]
- Pierre Digard, J. et al. (1996). *Iran Dar Qarn-e Bistom*. A. Mahdavi (Trans.). Tehran: Alborz. [in Persian]
- Tyson, L. (2008). *Nazariyehā-ye Naqd-e Adabi*. M. Hosseinzade & F. Hosseini (Trans.). Tehran: Negah-e Emruz. [In Persian]
- Dowlat' ābadi, M. (2001). *Mā Niz Mardomi Hastim*. A. Cheheltan & F. Faryād (Eds.). 2nd Ed. Tehran: Cheshme Publication. [in Persian]
- _____ (2014). *Jāy-e Khaliy-e Soluch*. 20th Ed. Tehran: Cheshme Publication. [in Persian]
- Riviere, C. (2011). *Darāmadi Bar Ensānshenāsi*. N. Fakuhi (Trans.). 9th Ed. Tehran: Ney Publication. [in Persian]
- Zoonis, M (1991). *Shekast-e Shāhāneh*. S. Zand & B. Sa'idi (Trans.). Tehran: Nur. [In Persian]
- Sepahvand, H. (2014). *Pasā Este'mār yā Pasā Modern?*. Tehran: Nārenjestān. [in Persian]

- Raman, S. & P. Widdowson (2013). *A Reader's Guide to Contemporary Literary Theory*. A. Mokhber (Trans.). 5th Ed. Tehran: Tarh-e Now. [in Persian]
- Shāhmiri, A. (2010). *Nazariye Va Naqd-e Pasā Este'māri*. Tehran: Elm Publication. [in Persian]
- Foran, J. (1999). *Moqāvēmat-e Shekanande-ye Tarikh-e Tahavolāt-e EJtema'e Iran Az Safaviye Tā Sālhā-ye Pas Az Enqelāb-e Eslāmi*. A. Tadayon (Trans.). Tehran: Expressive Cultural Services Institute. [in Persian]
- Firahi, D. (1999). *Qodrat, Dānesh Va Mashro'iyat Dar Eslām*. Tehran: Ney Publication. [in Persian]
- Qāsemi, M. (2009). *Pasā Este'mārgerāyi Va Emkān-e Ta'sis-e 'Olum-e Ensāni-ye Gheyr-e Gharbi*. M. Āryayiniā. Tehran: Research Institute of Cultural and Social Studies. [in Persian]
- Qāzimirādi, H. (2013). *Pirāmun-e Khodmadāriy-e Irāniān: Resālyi Dar Ravānshenāsiye Ejtēma'i-e Mardom-e Irān*. 7th Ed. Tehran: Ameh Book. [in Persian]
- Klages, M. (2009). *Darsnāme-ye Nazariye-e Adabi*. Sokhanvar et al. (Trans.). Tehran: Akhtarān. [in Persian]
- Kort, W. (2012). *Zamān Va Makān Dar Dāstān-e Modern*. F. Ganji & M. Smā' ilpur (Trans.). Tehran: Avand-e Dānesh. [in Persian]
- Gandi, L. (2012). *Nazariye-ye Pasā Este'māri*. M. 'Ālemzādeh & H. Kākāsoltani (Trans.). 2nd Ed. Tehran: Research Institute of Cultural and Social Studies. [in Persian]
- Latouche, S. (2000). *Gharbisāzi-e Jahān*. A. Rezāyi (Trans.). Tehran: Ghaside. [In Persian]
- Lambton, A.K.S. (1991). *Mālek Va Zāre' Dar Irān*. M. Amiri (Trans.). 3th Ed. Tehran: Scientific and Cultural. [in Persian]
- Mo' meni, B. (1980). *Mas'ley-e Arzi Va Jang-e Tabaqāti Dar Irān*. Tehran: Peyvand. [in Persian]
- Morton, S. (2013). *Gāyātri Chākrāvorty Spivāk*. N. Qābeli (Trans.). Tehran: Bidgol. [in Persian]
- Mir' Ābedini, H. (2007). *Farhang-e Dāstānnevisi Az 'Āghāz Tā Emruz*. Tehran: Cheshme Publication. [in Persian]
- Mills, S. (2003). *Goftemān*. F. Mohammadi (Trans.). Tehran: Hezare-ye Sevom. [in Persian]
- Young, R. (2011). *Ostorey-e Sefid: Gharb Va Neveshtan-e Tārikh*. J. Karimi & K. Khāleqpanāh (Trans.). Tehran: Humanities and Cultural Studies Institute. [in Persian]
- Young, R. (2012). *Darāmadi Ejmāli bar Pasāeste'mārgari*. F. Modaresi & F. Qāderi (Trans.). Tehran: Humanities and Cultural Studies Institute. [in Persian]
- Ashraf, A. (2004). "Az Enqelāb-e Sefid Tā Enqelāb-e Eslāmi". M. Kasrāyi (Trans.). *Matin Quarterly*. No. 22. pp. 109-142. [in Persian]

- Bubāni, F. (2008). "Jeymz Muriye, Hājibābā Va Adabiyāt-e Este'māri". *Pazhuheshhāy-e Zabānhāy-e Khāreji. No. 43.* pp. 5- 27. [in Persian]
- Tanhāyi, H. et al. (2013). "Baresiye Payāmadhāy-e Siāsi-e Eslāhāt-e Arzi Dar Irān Va Ta'sir-e 'Ān Bar Sākhtār-e siāsiy-e Dahey-e 50-e Khorshidi". *Faslnāme-ye 'Elmi-Pazhuheshi-ye 'Olum-e 'Ejtemā'i-ye Dāneshgāh-e Āzād-e Eslāmi. No. 2.* pp. 179-220. [in Persian]
- Haj Seyed Javādi, A. (1985). "'Ensān Dar Barābar-e 'Elm". *Ārash Magazīne. The Second Period. No. 2.* pp. 3-6.[in Persian]
- Hojjat, I. (2006). "Ta'sir-e Eslāhāt-e Arzi Dar Shekl-e Rustāhāy-e Irān". *Honarhā-ye Zibā. No. 26.* pp. 75-84. [in Persian]
- Dorudi, M. (2014). "Negāresh-e Aejmāli Bar MoTāle'āt-e Pasā aste'māri Va Ruykardhāy-e 'Ān". *'Olum-e 'Ejtemā'i. No. 73.* pp. 79-86. [in Persian]
- Dehshiri, M. (2011). "Az Sharqshenāsi Tā Motāle'āt-e Pasā aste'māri: Ruykard-e Miyyān Reshteyi Dar 'olum-e Aensāni". *Motāle' āt-e Mianreshteyi 'Olum-e Ensāni. The Third Period. No. 4.* pp. 61-89. [in Persian]
- Sā'i, A. (2006). "Moqadamey Bar Nazariy-e Va Naqd-e Pasā ast'māri". *Majaley-e Daneshkade-ye Hoquq Va 'Olum-e Siyāsiy-e Dāneshgāh-e Tehrān. No. 73.* pp. 133-154. [in Persian]
- Shākeri, A. & A. Abbāsi (2008). "Tars Az Zamān Nazd-e Shakhshiyathā-ye Revāyati-ye Mahmud-e Dowlat'ābādi, Mored-e Motāle'e Jā-ye Khāli-ye Soluch". *Shenakht. No. 57.* pp. 217-234.[in Persian]
- Qāsemzāde, A. (2013). "Naqd-e Pasā Este'māri-ye Dāstān-e Boland-e Sargozasht-e Kanduhā Neveshtey-e Āl-e Ahmad". *Kāvosh Nāme. No. 27.* pp. 48-65. [in Persian]
- Mohammadpur, A. & M. 'Alizade (2011). "Tavalod-e Gharb Va Bar Sākht-e Sharq-e Digari Shode Az Ruykard-e Pasā Ast'māri". *Motāle'āt-e Meli. Vol. 12. No. 1.* pp. 141-170. [in Persian]
- Nasr-e Isfahāni, M. & M. Sham'i (2009). "Sabkshenāsiy-e Romān-e Jā-ye Khāli-ye Soluch Asar-e Mahmud-e Dowlat Ābādi". *Pazhuheshhā-ye Zabān Va Adabiyāt-e Fārsi. No. 13.* pp. 185-204. [in Persian]
- Navābpur, R. (1990). "Dar Jostejuy-e Hoviyat-e Gomshode. M. Eftekhāri (Trans.). *Kelk. No. 11 & 12.* pp. 230-235. [in Persian]